درباره محمدشمس لنگرودى

**دوچرخه سوارى با دست‌هاى باز**



باران خزانى بر بام‎ باد‎ آكنده اندوه‎/ تکه‌های بهار را كه در قلبم جا نهادى‎ كجا بگذارم (از مجموعه نت‌هایی براى بلبل چوبى)

حالا دوست دارد خلوتى پيدا كند و با موسيقى كريس د برگ شعرش را بنويسد. سال‌های زيادى آهنگ‌های كلاسيك گوش داده، امروز اما پاپ می‌پسندد و خواننده‌های محبوبش خوليو، كريس دبرگ و دميس رسيوس هستند و از هر چه موسيقى مجلسى و سنتى خسته است، «همه سنشان كه بالا می‌رود آهنگ‌های جدى و سنگین‌تر گوش می‌کنند، من برعكس هستم، مثل يك مخروط سروته..........

شاعر، پژوهشگر، داستان‌نویس

متولد ۲۶آبان ماه ۱۳۲۹ در محله آسید عبدالله لنگرود

**- سروده‌ها:**

۱۳۶۳ در مهتابی دنیا - نشر چشمه

۱۳۶۵ خاکستر و بانو - نشر چشمه

۱۳۶۷ جشن ناپیدا - نشر چشمه

۱۳۶۹ قصیده لبخند چاک چاک - نشر مرکز

۱۳۷۹ نت‌هایی برای بلبل چوبی - نشر سالی

۱۳۸۳ پنجاه و سه ترانه عاشقانه - انتشارات آهنگ‌دیگر

۱۳۸۳ باغبان جهنم - انتشارات آهنگ‌دیگر

۱۳۸۵ توفانی پنهان شده در نسیم - نشر چشمه

۱۳۸۶ ملاح خیابان‌ها - انتشارات آهنگ‌دیگر

۱۳۸۸ هیچ‌کس از فردایش با من سخن نگفت . گزیده شعرها - انتشارات نگاه

۱۳۸۸ مرا ببخش خیابان بلندم . گزیده شعرها با انتخاب غلامرضا بروسان - نشر شاملو

۱۳۸۹ لب‌خوانی‌های قزل‌آلای من - انتشارات آهنگ‌دیگر

۱۳۸۹ رسم کردن دست‌های تو - انتشارات آهنگ‌دیگر

۱۳۸۹ می‌میرم به جرم آن‌که هنوز زنده بودم - نشر چشمه

**- داستان‌ها:**

رژه بر خاك پوك

شبى كه مريم گم شد

آن‌ها که به خانه من آمدند

**- نوشته‌های پژوهشى:**

مكتب بازگشت، تاريخ تحليلى شعر نو

ازجان‌گذشته به مقصود می‌رسد (زندگى نيما يوشيج)

گردباد شور جنون، تحقیقی در سبک هندی و احوال و اشعار کلیم کاشانی

رباعی محبوب من

روزی که برف سرخ ببارد

**- سخت مثل آب، فیلم مستندی نود دقیقه‌ای دربارهٔ زندگی و شعر شمس لنگرودی به کارگردانی آرش سنجابی و تهیه کنندگی سعید ارهالی**

**- سال ۱۳۸۱ برنده جایزه بنیاد بیژن جلالی در عرصهٔ تحقیق**

**- دو شعر از شمس لنگرودى**

به سرش زده باد‎/ نگاهش كنيد‎/ چگونه ميا ن درخت‌ها می‌دود‎/ و سرش را به پنجره‌ها می‌کوبد‎/ به سرش زده باد‎/ دستش را‎/ به دهان گنجشک‌ها گذاشته نمی‌گذارد سخنى بگويند‎/ آب حوض چرا به هم می‌ریزد‎/ فرصت نمی‌دهد كه گلويش را ماه‌تر كند‎/ به سرش زده اين برهنه گرمازده‎/ گفته بودم طورى بيايى كه بوى تو را باد نشنود‎/ ديوانه شده اين پسر‎/ پيرهنت را به دهان گرفته كجا می‌برد (از مجموعه تازه انتشاریافته پنجاه‌وسه ترانه عاشقانه)

باران خزانى بر بام‎ باد‎ آكنده اندوه‎/ تکه‌های بهار را كه در قلبم جا نهادى‎ كجا بگذارم (از مجموعه نت‌هایی براى بلبل چوبى)

حالا دوست دارد خلوتى پيدا كند و با موسيقى كريس د برگ شعرش را بنويسد. سال‌های زيادى آهنگ‌های كلاسيك گوش داده، امروز اما پاپ می‌پسندد و خواننده‌های محبوبش خوليو، كريس دبرگ و دميس رسيوس هستند و از هر چه موسيقى مجلسى و سنتى خسته است، «همه سنشان كه بالا می‌رود آهنگ‌های جدى و سنگین‌تر گوش می‌کنند، من برعكس هستم، مثل يك مخروط سروته.

«با موسيقى كلاسيك و رنگ سياه و آدم‌های اخمو شروع كرده، امروز اما سپيدى موها و پيراهن زرشکی‌اش حكايت از چيزى ديگر دارد. حالا رنگین‌کمان دوست دارد و حس می‌کند بعضى سمفونی‌ها روحش را سياه می‌کند. با اين همه هنوز «مسخ» كافكا را اثر مهمى می‌داند، هرچند تحمل مسخ‌شدگی را ندارد. از «دون كيشوت» بيشتر خوشش می‌آید: «همه ما یک‌ذره دون كيشوتيم و اين اولين اثرى است كه سروانتس پنهان ما را آشكار می‌کند.» «بوف كور» را ده بار خوانده، اما از تمام كسانى كه از آن خوششان می‌آید عذر می‌خواهد: « حس می‌کنم هدايت برجسته است، اما از بوف كور هنوز چيزى نفهمیده‌ام. لابد خوب است كه دوستانم می‌گویند.« محمد شمس لنگرودى از هرچه تاريكى و اندوه و زنجموره و نوميدى گريزان است و پذيراى هرچه شادى، حتى اگر اولى متين و دقيق و به قاعده و موقر باشد و دومى يسارى و رپ!»

اولين كتاب را پدر برايش خريد، «انشاى فارسى» كه مجموعه‌ای بود از آثار منثور و منظوم فارسى كه هنوز هم داردش. آیت‌الله جعفر شمس گيلانى ـ كه اول نام فاميلش جواهرى گيلانى بوده و شمس لنگرودى تخلصش ـ شاعر است. مرثيه و قصيده می‌گفته و بيشتر غزل. شعرهايش در نشريات چاپ می‌شده و محمد شمس لنگرودى از اينكه پدر مورد احترام همه بوده، احساس لذت می‌کرده است. پدر بعدها نامش را به شمس گيلانى تغيير می‌دهد، اما پسر كه تخلص پدر را بر خود دارد به شوخى می‌گوید: «پدرم وقتى ديد من معروف‌تر از او شدم پشيمان شد كه چرا نامش را به شمس گيلانى تغيير داده، نه شمس لنگرودى!»

به جز پدر ملاحظه هیچ‌کس را نمی‌کند و او را از بسيارى از مدعيان، دموكرات تر می‌داند. ادبيات فارسى را پيش او ياد گرفته و کتاب‌های تحقیقی‌اش را به او تقديم كرده ، حتى «سبك هندى و كليم كاشانى» را به خاطر علاقه و تسلط پدر به كليم نوشته و منتشر كرده است.

آیت‌الله شمس گيلانى در سن هشتاد و چهارسالگى هنوز حافظه بسيار خوبى دارد و شمس لنگرودى همچنان از او ياد می‌گیرد. آخرين بارى كه در لنگرود پيش او رفته باهم درباره واژه «امضا» بحث کرده‌اند كه باعثش كتاب «من گذشته، امضاء» يدالله رويايى بوده است. او كارهاى پسر را دنبال می‌کند، هرچند هميشه گفته از شعر نو چيزى نمی‌فهمد و از آن خوشش نمی‌آید.

شمس لنگرودى از دوازده سیزده‌سالگی شعر می‌گفته، هرچند پدر و مادر علاقه‌ای به اين كار او نداشتند: مادر نگران درس او بوده و پدر بر اين اعتقاد كه دوره شعر گذشته است، «البته بادید خودش حق داشت، دوره شعر كهن گذشته بود.»

«عماد خراسانى» اولين شاعر موردعلاقه‌اش بود و غزل شروع كارش. بعد به «حافظ» رسيده كه هنوز هم آن را می‌پسندد و سعى كرده مثل او شعر بگويد كه به قول خودش هرگز این‌طور نشده! بعد از مدت كوتاهى به شعر «نادر نادرپور» می‌رسد در هجده‌سالگی. هنوز هم می‌پندارد نادرپور ، جدا از علاقه شخصى او شاعر مهم رمانتيك ايران است، به رغم اينكه خودش هم آدم رمانتيكى است: «سپاسگزارم درخت گلابى كه به شكل دلم درآمدى‎/ چه تنها بودم من.» «شاملو» را از بزرگ‌ترین شاعران زبان فارسى می‌داند. سال اول دانشگاه در رشت اقتصاد می‌خوانده كه يك روز در كتابخانه ملى شهر، «ققنوس در باران» شاملو را می‌بیند. كتاب با چاپ باز و روشن و شفافش او را منقلب می‌کند و ديگر رهايش نمی‌سازد. پيش از آن البته از شاملو شعر می‌خوانده كه به گمانش به نثر نزدیک‌تر بوده، از آن پس اما ناخواسته و ناخودآگاه تا مدت‌ها به سبك شاملو شعر گفته است.

اولين شعر غربى كه در سيزده چهارده‌سالگی بر او تأثیر گذاشت، شعرى از لامارتين، شاعر رمانتيك فرانسه بود. دو چيز در اين شعر رهايش نكرد: طبيعت و واقعيت بيرونى و خطوط بنفش شعر. پيش از آن، در شعر فارسى، این‌گونه درياچه و عاشق و معشوق را نديده بود؛ حيات در آميخته با نوعى غناى عاطفى و زبان صريح و سرراست شعر برايش جذاب بود و رنگ بنفش خطوط هنوز در ذهنش نقش بسته ... گويى آن شعر اصلاً بنفش بوده است.

شعر دوم، «دختر روستايى» از وردورث بود و باز شعرى رمانتيك. هرچند به تدريج دنياى شعر امه سزر، عبدالوهاب البياتى، فدريكو گارسيا لوركا و ناظم حكمت او را در پى خود كشيد و اين آخری‌ها فرناندو پسوا، گرچه با روحيه و نگاه تلخ او موافق نيست و حس می‌کند اشباع‌شده از تلخى و سياهى.

در دنياى شعر خود بعد از «رفتار تشنگى» و «درمهتابى دنيا» به «خاكستر و بانو» كه رسيد بسيارى از جمله حافظ موسوى را تحت تأثير قرارداد. از سال ،۶۵ دوستى ادامه‌دارش با او آغاز شد كه اخلاقشان تقريباً هماهنگى دارد. شمس لنگرودى كه هرگز پاى ثابت هيچ جلسه و مجموعه‌ای نبوده و به معروف‌ترین نشريات هم شايد بيش از دو يا سه بار نرفته است، به دوست‌های همدلش بيشتر نزديك است تا به دوستان همفكر.

شاعر كه در محيط خشك و سوزان روحش آتش می‌گیرد و دوستدار سرسبزى شمال است، با تئاتر چندان میانه‌ای ندارد. علاقه به فن نمایشنامه‌نویسی و تكنيك حس گيرى در تئاتر اما او را به اين وادى می‌کشاند. اواخر سال ۵۵ به دوره تئاتر آناهيتا تحت نظر مصطفى اسكويى می‌رود. محمود دولت‌آبادی هنرجوى دوره قبل اين تئاتر بود و شمس لنگرودى با عباس شادروان، كاظم هژير آزاد، سودابه اسكويى، فريدون فرياد و ناصر حسينى هم‌دوره می‌شود. در حال تمرين تئاتر مونتسرا بودند كه انقلاب می‌شود و دوره ناتمام می‌ماند. زمانى تمامى آثار برشت و ديگر نمایش‌های چاپ‌شده را خوانده و زياد هم می‌نوشته است، به جز «قانون» اما كه در مجله «بيداران» منتشر می‌شود كار ديگرى را به چاپ نمی‌سپارد.

سينما را هم تجربه كرده توسط دوست علاقه‌مندش به سينما ـ كاظم فرهادى كه فرهنگ‌نامه اقتصادی‌ای را تأليف كرده ـ به سينما می‌رسد تا جايى كه سناريوى فيلم كوتاه «چهاردیواری تنها» نوشته می‌شود و او ايفاگر نقش اول. آن روزها نوع سينماى موردعلاقه‌اش سينماى سياسى و نئورئاليستى ايتاليا بود. آرام‌آرام اما سينماى پازولينى و آثارى كه رنگ و روى سوررئال داشت او را مجذوب كرد. اين شدت علاقه به سينما و هنر پيچيده تا سال‌ها دوام داشت. بعد از سفرش به غرب و داشتن تجربياتى ديگر اما به اين نتيجه می‌رسد كه در هنر پيچيدگى هم اگر هست در درون آن بايد باشد، نه در لایه‌های بيرونى. به‌مرور از آثارى خوشش آمد كه ساده باشند. حالا تازه به هيچكاك رسيده و ديگر كمتر هنر و سينماى پيچيده را می‌پسندد.

از فیلم‌های ايرانى، يكى را اگر بخواهد نام ببرد، آن حتماً «زمانى براى مستى اسب‌ها»ى بهمن قبادى است. بعضى كارهاى جدى از بعضى فیلم‌سازان را مثل زدن كراوات با لباس راحتى، می‌داند! معتقد است زندگى آن‌قدرها هم جدى نيست. از فیلم‌سازان جدى همان‌قدر خوشش نمی‌آید كه از آن‌هایی كه سينما را دست كم می‌گیرند. می‌گوید دسته دوم از سر ناتوانى و نادانى اين گونه فيلم می‌سازند و دسته اول هم قضيه را خيلى جدى گرفته‌اند و احتمالاً بونوئل و چارلى چاپلين را نفهمیده‌اند.« هنر مثل دوچرخه‌سواری بدون استفاده از دسته است؛ كارى كه بايد بلد بود!»

موسيقى البته هميشه هنر موردعلاقه شمس لنگرودى بوده است، هرچند نمی‌داند بيشتر از شعر يا نه. براى يادگيرى آن، دو مشكل داشته: آموزشگاه موسيقى در شهرشان نبوده و پدرش هم روحانى بوده كه حتى اگر مخالفتى نمی‌کرده، جامعه پيرامونش اجازه نمی‌داده است. بعدها البته گيتار را آموخته و شايد روزى بيشتر براى آن وقت بگذارد. شمس لنگرودى تدريس در دانشگاه را از «تاريخ تحليلى شعرنو» دارد. زمانى هرچه بلد بوده درباره تاريخچه شعر نو نوشته و دريافته جز كلياتى نيست. در اولين فرصت موضوع را به صورت تاريخى مطالعه كرده است، به گمان درآوردن جزوه‌ای صدصفحه‌ای كه ديگران هم از آن بهره‌ای ببرند، كتاب اما به چهار جلد سه هزارصفحه‌ای می‌رسد. همه آثارش را پاسخ گفتن به نيازها و نادانسته‌های خود می‌داند: «جشن ناپيدا»، «قصيده لبخند چاک‌چاک»، «نت‌هایی براى بلبل چوبى»، «مكتب بازگشت»، «رژه بر خاک پوك»، «شبى كه مريم گم شد» و «ازجان‌گذشته به مقصود می‌رسد» (زندگى نيما). هر کاری دوست دارد انجام می‌دهد و از كار اجبارى در هر حوزه‌ای گريزان است و با اعتقاد به اينكه كشور ما احتياج به كار دارد، می‌گوید: «اما همه به درستى ترجيح می‌دهند، دلال شوند.»

«مملكت ما مثل من دو تا معضل کم‌کاری و پركارى دارد؛ تعادلى وجود ندارد.» بعد از مدت‌ها كار تحقيقى خواسته مشغول كار بيرون شود؛ خيابان فلسطين، كمى بالاتر از بلوار كشاورز، در طبقه چهارم يكى از ساختمان‌ها، با حافظ موسوى دفترى دارند و انتشارات «آهنگ ديگر» كه خيلى دوست ندارد درباره‌اش حرف بزند. مدتى است كه كار بيرون بيشتر وقت مفيدش را می‌گیرد و ويراستارى کتاب‌ها کلافه‌اش می‌کند. اين روزها فكر می‌کند شهرت واقعاً خسته‌کننده است و به ناحق خلوتش را از او گرفته است. شاعر كه به كار گل روزمره ادبيات مشغول است، حالا دوست دارد خلوتى پيدا كند و با موسيقى كريس د برگ شعرش را بنويسد.

- این مقاله ابتدا در مجموعه «مهرگان» و در جشن‌نامه مشاهیر معاصر ایران به سفارش و دبیری محسن شهرنازدار تهیه و منتشر شده است. پروژه مهرگان که در موسسه فرهنگی- مطبوعاتی ایران به انجام رسید؛ به معرفی نخبگان ایرانی متولد 1290 تا 1330 خورشیدی می‌پرداخت. بخشی از این پروژه سال 1383در قالب کتاب منتشر شده است.

- ویرایش نخست توسط انسان‌شناسی و فرهنگ: ۱۳۹۶

- آماده‌سازی متن: فائزه حجاری زاده

-این نوشته خُرد است و امکان گسترش دارد.برای تکمیل و یا تصحیح اطلاعات نوشته شده، به آدرس زیر ایمیل بزنید:

elitebiography@gmail.com